سلوة الشیعة
و
قوة الشریعة

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مؤلف
سید محمدبن محمد میرلوحی؟
به کوشش
شیخ احمد عابدی

سَلوة الشیعة وقوة الشریعة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله ربّ العالمین، والصلاة والسلام علی محمد واله اجمعین

اما بعد، چنین گوید ساکن زاویه نامرادی مطهر بن محمد المقدادي که چون این فقیر بی خانمان ـکه از پدر پدران دوستی و پیروی شاه مردان به میراث یافته، و مانند آباء و اجداد از متابعت اعداء و اضداد روی رغبت برتافته ـ مشاهده نمود که جمعی از فریبندگان به جهت تنبلی و شکم پرستی و کاهلی ودنیا پرستی از شاهراه شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی منحرف شده اند. وحب دنیا را ترك دنیا نام کده اند، و ذکر خدا را وسیله فریفتن مرد و زن ساخته اند. و در این پرده مرتکب لهو و لب گشته اند. وفسق و عصیان را عبادت نام کرده اند. و به نغمه و اصول[1] خود را مقبول طبع ضعفاء العقول گردانیده اند. و مانند اجلاف اسلاف، زبان به لافهای گزاف گشوده اند. و به دعوای مکاشف با مخالفان موافقت نموده اند. خواست که بنوشتن رساله [ای] بی خبران را بیاگاهاند. وبیچارگان تنک عقل را از بند مکر و تزویر این گروه که شیاطین انس اند برهاند.

در این اثنا کتابی در این باب دید، و مجلدی در دست یکی از احباب بنظر رسید، و بعد از تحقیق معلوم گردید که یکی از علمای شیعه رسالهٔ در ذمّ این طایفه تالیف نموده، و حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی حاشیهٔ بر آن نوشته و به نزد مؤلف رساله مذکوره ارسال نموده و مشارإلیه سطری چند در جواب او قلمی گردانیده و یکی از فضلا مجموع را به ترتیب در متن کتب مزبور جای داده و آنرا موسوم به «توضیح المشربین و تنقیح المذهبین» ساخته. و ـالحق ـ

---

۱ ـ برهان قاطع ج۱، ص۱۴۳ك «اصول فاخته ـنام اصولی باشد از هفده بحر اصول موسیقی و آنرا فاختهٔ ضرب هم خوانند و نام صوتی هم هست». و در فرهنگ فارسی دکتر معین ج۱، ص۲۹۴ نیز شبیه همین آمده است.

آن کتاب أرباب انصاف و بصیرت رادر شناختن این فرقه کافیست و اصحاب علّت غفلت را در معالجه نفس نسخه شافی است.

پس به خاطر فاتر رسید که دو سه فقرهٔ از آن کتاب انتخاب نماید و آنرا «سلوة الشیعة» نام کند. پس شروع کرد در مقصود و توکلّ نمود بر لطف خداوند و دود.

فصل

بدان اصلحک الله تعالی که «حلاّجیه»[1] ـ که ایشان را به چندین نام خوانده اند ـ چندین فرقه اند و خسیس ترین ایشان قومی اند که در بیشتر اوقات ایشان را «زرّاقیه»[2] می گفته اند.

و اکثر مشایخ صوفیه و بسیاری از علمای سنّی ایشان را مذمت کرده اند. و جمیع علمای شیعه منکر ایشان بوده اند. و در حدیث نیز ذمّ ایشان واقع است.

وایشان جماعتی اند که خوانندگی کردن و اصول گرفتن ودست زدن و چرخیدن و مانند بدمستان نعره زدن و اظهار بیهوشی نمودن پیشه ایشان است.

پس باید دانست که از جمله مشایخ صوفیه که انکار ایشان نموده اند و ایشان را طعن زده اند یکی ملای رومی است که می گوید:

اگر از پوست کس درویش بودی — رئیس پوست پوشان میش بودی
اگر مرد خدا آن مرد چرخیست — یقین دان کآسیا معروف کرخیست
اگر کف بر دهن عرش است و معراج — یقین می دان شتر منصور حلاّج

و عطار و اوحدی و سنائی و جامی و غیر ایشان از علما و شعرای صوفیه، این جماعت را مذمت کرده اند چنانکه برمتتبّع ماهر ظاهر است.

---

۱ ـ منسوب به حسین بن منصور حلاج. در حدیقة الشیعه ص ۵۶۰ آمده است:
«چون جمعی از ایشان [قائلین به حلول و اتحاد] در اتحاد مبالغه نموده وبه وحدت وجود قائل شدند ایشان را وحدتیه نام کردند وبه حسین بن منصور حلاج ایشان ر منسوب ساخته منصوریه و حلاجیه گفتند».

۲ ـ در حدیقة الشیعه ص ۵۶۰ آمده است که «و به سبب مکر و شید و زرق و خدعه و مردمفریبی ایشان را به زرّاقیه و خداعیه موسوم ساختند». ولی در کتاب مقدمه ای بر مبانی عرفانی و تصوف از دکتر سید ضیاء الدین سجادی ص۱۶۹ گفته شده است: «... این مخالفان، صوفیه را حلولیه، ... رزّاقیه و غالیه خوانده اند». اما با توجه به آنکه این نسبت از طرف مخالفان به آنان داده شده است «زراقیه» (بازاء معجمه سپس راء مهمله) مناسب تر می باشد. و در کتاب الاثنا عشریه شیخ حر عاملی ص۲۵ نیز «زراقیه» آمده است.

و از جمله علمای سنّی که این فرقه را نکوهش و سرزنش نموده اند یکی صاحب «کشّاف» است که در آن کتاب در تحت تفسیر آیهٔ کریمه «قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله» ایشان را و آن سفیهان را که به ایشان اعتقاد دارند توبیخ نموده به این عبارت که:

«فمن ادّعیٰ محبّته وخالَفَ سنةَ رسوله فهو كذّابٌ وكتابُ الله يكذّبه وإذا رأيت من يذكر محبّةَ الله ويُصَفِّقُ بيَدَيه مع ذكرها ويطرب وينعرويصعق فلا تشک فی انّه لايعرف الله ومايدري مامحبّة الله، وماتصفيقه وطربُه ونعرته وصعقته إلاّ لانّه تصوّر في نفسه الخبيثة صورةً مستملحة معشقةفسمّاها الله بجهله ودعارته[۱] ثمّ صفق وطرب ونَعَر وصعق على تصورها وربّما رايت المنّي قد ملأ إزار ذلک المحبّ عند صعقته وحُمقی العامة حواليه قد ملؤوا اردانهم بالدموع لما رقّقهم من حاله»[۲].

یعنی کسی که دعوای دوستی خدا کند و مخالفت نماید سنّت رسول خدا را آنکس کذّاب است و در آن دعوی صادق نیست و کتاب خدا تکذیب او می نماید و به بطلان او شهادت می دهد و هرگاه بیني کسی را که یاد می کند محبت و دوستی خدا را، ودست می زند با ذکر محبت، و طرب می کند و نعره میزند و بی خود می شود پس شکّ مدار در اینکه او نمی شناسد خدا را و نمي داند که چیست دوستي خدا و نیست دست زدن و طرب کردن و نعره زدن و بی خود شدن او مگر از برای آنکه تصورّ کرده است در نفس خبیثهٔ خود صورت نمکینی را که عشقبازی با آن صورت کرده اند پس به سبب جهل و ناداني و فسق وفجورخود آن صورت را خدا نام کرده بعد از آن دست زده و طرب کرده و نعره برآورده و بیهوش شده بواسطه تصورکردن آن صورت. و بسیار باشد که پُر از منّی شده باشد تنبان آن تصور کننده عاشق و آن محبّ کاذب فاسق در وقت بیهوش شدن او، و احمقان عوام در آن هنگام در حوالی او پر کرده باشند آستینهای خود را از آب

---

۱ ـ عبارت نسخه خطی کتاب «دعاربّه» است ولی این کلمه گذشته از آنکه معنائی ندارد با ترجمه ای که مؤلف در ذیل، از آن آورده است نیز مناسبتی ندارد و ما عبارت متن را طبق کشاف آوردیم. و در اقرب الموارد ج۱، ص۳۳۵ ماده «دَعَر» می گوید: «الدعارة بالفتح وتکسر: الفسق والخُبث والشرّ».

۲ ـ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل ج۱، ص۳۵۳ ذیل آیه ۳۱ از سوره آل عمران (۳).

چشم سبب رقّتی که روی داده باشد ایشان را از حال آن مدعّی کذاب.

و صاحب کتاب فضایح المبتدعة ـ که یکی از علمای شیعه و فضلای عصر است ـ می گوید که:

«فقیر مکرّر دیده ام که جمعی از این فاسقان و فریبندگان به خوانندگی کردن و دست کوفتن و اصول گرفتن و طرب کردن و نعره زدن و چرخیدن و اظهار بیهوشی نمودن مشغول بوده اند و در آن هنگام بعضی از عوام کالانعام سبب آن اعمال به مرتبه ای شیفته و فریفتهٔ ایشان شده بودند که زار زار می گریسته اند و آنچه به مشاهده معلوم شده این است که جماعتی که گرد بر می آیند درحالت ذکر به غنا وسرود و خوانندگی ونغمه سرائی و سایر امور مذکوره مشغول می شدند قلیلی از ایشان از روی نادانی و حماقت این روش پیش گرفته اند واکثر فریبنده و مکّار و نابکار و بی سامان کارند و هرکس که بر احوال این طایفه اطلاع دارد می داند که بیشتر ایشان از گروه «واصیله»[1] اند که صاحب «تبصرة العوام»[2] تعریف کرده و بسیاری را از ایشان دیدم که ملحد و بد اعتقاد نیز بودند و عجب می دارم از تلّت شرم بلکه از عدم آزرم[3] این فرقه که هر چند از خویش و بیگانه منع و زجر دیدند و از دور و نزدیک طعن و سرزش شنیدندو از نوّاب صدارت پناه و غیر او تعریز و

---

۱ ـ حدیقة الشیعه ص۵۷۶: «فرقه دوم واصلیه اند. این طایفه گویند: ما به خدا واصلیم یعنی به حق تعالی رسیده ایم و به او پیوسته ایم ... و چون ما تهذیب اخلاق نموده ایم و به خدا واصل شده ایم تکالیف شرعیه از ما برخواسته و هیچ چیز بر ما واجب نیست و تمام محرمات بر ما حلال است».

هجویری در کشف المحجوب ص۳۳۴ پس از آنکه می گوید دو فرقه حلولیه و فارسیه مردود و مورد لعن هستند و گروه اول طرفداران ابو حلمان دمشقی اند که قائل به حلول و امتزاج بوده و گروه دوم منسوب به فارس هستند و او ـ فارس ـ می گوید این مذهب حسین بن منصور است. گفته است: «ومن که علی بن عثمان الجلابی ام می گویم من ندانم که فارس و ابو حلمان که بودند و چه گفتند اما هر که قائل باشد به مقالتی به خلاف توحید و تحقیق، وی را اندر دین نصیب نباشد. و چون دین که اصل است مستحکم نبود، تصوّف که نتیجه وفرع است اولیتر که با خلل باشد».

۲ ـ سید صفی الدین مرتضی بن داعی ملقب به علم الهدی. وی از مشایخ شیخ منتخب الدین می باشد. (الذریعه ج۳، ص۳۱۹).

۳ ـ برهان قاطع ج۱، ص۳۶: «آزرم چند معنی دارد: ۱ـ حیا و شرم باشد. ۲ـ بزرگی و عزت و حرمت را گویند ...».

تعریک[۱] یافتند ترك این افعال نکردند و بر خوانندگی و رقّاصی و دست زدن و اصول گرفتن و چرخیدن که همه ازعادات زنان فاحشه و جَلَبان[۲] زانیه است افزودند».

مطهر گوید که در این وقت قلیلی از این طایفه سبب آنکه دیدند که اکثر عوام بر زشتی حال و قبح اعمال ایشان مطلع گردیدند و بنابراین رغبت از ایشان گردانیدند بناچار ترك بعضی از این امور نمودند و وضعهای ملحدانه را نیز تغییر دادند امّا از غایت بی حیائی و سخت روئی بیشتر ایشان دعوای پیری می نمایند و امردان پیدا می کنند وایشان را بفریبند و [۳] داخل مجلس خوانندگی خود می سازند و ایشان را و جماعتی را که به هوای ایشان در آن مجلس جمع می شوند مرید نام می کنند.

و باید دانست که اعتراضی که طیبی از معادی رازی نسبت به زمخشری نقل کرده[۴] صاحب کتاب «فضایح المبتدعة» جواب گفته پس اگر کسی خواهد که بر آن وقوف حاصل کند باید که آن کتاب را مطالعه نماید.

وصاحب کتاب «حیاة الحیوان» می گوید که:

«اول کسانیکه رقص و وجد اختراع نمودند تابعان سامری بودند که بعد از آنکه سامری ایشان را به گوساله پرستی دعوت نمود ایشان برگرد گوساله وجد می نمودند و رقص می کردند»[۵].

۱ـ فرهنگ عمید چاپ امیر کبیر ج۱، ص۵۸۸: «تعریک: نشگون گرفتن، گوشمالی دادن». «تعزیر: نکوهش کردن، ملامت و سرزنش کردن، ادب کردن، چوب زدن».

۲ـ فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ج۱ ص۱۲۳۶: «جَلَب: زن نابکار، فاحشه، نامستور».

۳ـ کی، خ ل.

۴ـ عبارت نسخه کتاب همانگونه است که در متن آورده شد ولی به احتمال بسیار زیاد کلمه «معادی» تحریف شد، «مفاتیح» باشد و مقصود آنست که: اعتراضی را که شیخ طیبی از تفسیر مفاتیح الغیب رازی نسبت به زمخشری نقل کرده ...

فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب ج۸ ص۱۹ ذیل آیه ۳۱ از سورهٔ ال عمران(۳) می گوید: «خاض صاحب الکشاف فی هذا المقام فی الطعن فی اولیاء الله تعالی و کتب هاهنا ما لایلیق بالعاقل ان یکتب مثله فی کتب الفحش. فهب انّه اجترا علی الطعن فی اولیاء الله تعالی، فکیف اجترا علی کَتْبه مثل ذلک الکلام الفاحش فی تفسیر کلام الله تعالی».

وحسین بن محمد بن عبدالله طیبی متوفی ۷۴۳ق شرحی بر کشاف نوشته است بنام «فتوح الغیب فی الکشف عن قناع الریب». ونسخه خطی این کتاب در کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی ـ رحمة الله علیه ـ بشماره ۱۲۰۸ و۴۵۹۵ وجود دارد.

۵ـ حیاة الحیوان ج۲ ص۱۷ ماده «العجل» که واما الرقص والتواجد فاول من احدثه اصحاب السامری لما اتخذ لهم عجلاً جسداً له خوار قاموا یرقصون حوله ویتواجدون فهو دین الکفار وعباد العجل ... ولایحلّ لاحد یؤمن بالله والیوم الاخر ان یحضر معهم ولایعینهم علی باطلهم هذا مذهب مالک والشافعی وابی حنیفة واحمد وغیرهم م ائمة المسلمین.

و ازجملهٔ قدمای علمای شیعه و اکابر فضلای امامیه که این جماعت راطعن می کردند یکی شیخ مفید است ـ قدس الله سره ـ که در کتاب «الرد علی اصحاب الحلاج»[1] چند فصل در مذمت ایشان نوشته و می فرماید:

«اول کسانی که به خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن مشغول شدند اولاد قابیل بودند».

و ابن حمزه[2] که بواسطهٔ از تلامذهٔ شیخ طوسی و از جملهٔ مجتهدین شیعه است در کتاب «هادی إلی النجات من جمیع المهلکات» اخبار بسیار در مذمت این طایف از شیخ مفید وغیر او از متقدمین علمای شیعه نقل کرده و می گوید:

«وقتی معاویه به حبس بول گرفتار شده بود و از غلبه درد گاه بر می خواست و چرخ می زد و گاه می افتاد و بیهوش می شد پس جمعی از بنی امیه و پیروان ایشان از برای اظهار دوستی و موافقت و بی تابی بواسطه گرفتاری او به آن علّت بر می جستند واشعه می گفتند و خود را برزمین می انداختند و شفای او را از خدا می خواستند و این قصه دراز است. پس چون درد ساکن شد از شادی و خرّمی به خوانندگی و خُنیا گری[3] و دفّ ونی نواختن و طرب کردن و دست زدن و رقص کردن مشغول شدند پس آن بدبختان چنانکه سبّ شاه ولایت را سنت نام کرده بودن این اعمال را نیز سنت نام کردند.

و چون این امور در زمان جاهلیت در میان کفار قریش متعارف بود و همیشه همّت معاویه بر آن مصروف بود که رسوم جاهلیت را تازه کند[4] و آیین مشرکین را رواج و رونق دهد مبالغه نمود که در مجالس سورو ایام سرور بآن

---

۱ ـ نجاشی در رجال خود ص۴۰۱ این کتاب را جزء تالیفات شیخ مفید نام برده است ولی متاسفانه مفقود شده است و مسؤلان کنگره جهانی شیخ مفید نیز چیزی از آن نیافتندتا ضمن مجموعه مصنفات شیخ مفید چاپ کنند.

۲ ـ نصیر الدین طوسی عبدالله بن حمزة بن عبدالله شارحی مشهدی صاحب کتاب الهادی الی النجات وایجاز المطالب فی ابراز المذاهب رجوع شود به طبقات اعلام الشیعه قرن ششم ص۱۶۳ و نیز اثنا عشریه ص۴۹ و روضات الجنات ج۶ ص۲۶۴.

۳ ـ فرهنگ عمید چاپ امیر کبیر. ج۱ ص۸۸۱: «خنیاگر: آواز خوان ـ نوازنده ـ سرود خوان».

۴ ـ زنده کنند. غ ل.

عمل می نموده باشند و در وقت عرض حاجات بر حضرت مجیب الدعوات، ومسألت مرادت از جناب اقدس واهب العطیات این حرکات و افعال به جای می آورده باشند. و چون در اواخر زمان بنی امیه ابو هاشم کوفی پیدا شد و اختراع طریقه مبتدعه نمود در احیای سنّت معاویه کوشید و در محلّ ذکر باین فعلها مشغول گردید و بعد از آنکه پیروان او در عالم بسیار شدند و فرقه «حلاّجیه» در جهان قوت گرفتند صلاح کار خود در آن دیدند که خوانندگی کردن و دف و نی نواختن و دست زدن و طرب نمودن را بر چرخ زدن و برجستن و اظهار بیهوشی نمودن تقدیم دهند.

پس آن اعمال را مقدم ساختند و به آن امور سفیهان را در پی خود و در ورطهٔ گمراهی انداختند و جمعی از این گروه پدید آمدند که در این طریقهٔ مخترعه اجتهادات نمودند و اکثر ایشان بعضی از این فعلها را زشت شمردند و فاعل آنرا نکوهش[1] نمودند»[2].

وعلامه حلی علیه الرحمه ـ که از بزرگان مجتهدین شیعه است ـ در کتاب «نهج الحق وکشف الصدق» در بحث سادس از مباحث تنزیهیّه این طایفه را و معتقدان ایشان را سرزنش کرده بر این وجه که اول ذکر عقیده ایشان نسبت به حضرت باری تعالی نموده بعد از آن فرموده که:

«فانظر الی هؤلاء المشایخ الذین یُتبرّکون بمشاهدتهم کیف اعتقادهم فی ربّهم وتجوزّهم علیه تارةً الحلول واخری الاتّحاد وعبادتهم الرقص والتصفیق والغناء وقد عاب الله تعالی علی الجاهلیة الکفار فی ذلک فقال الله تعالی وماکان صلاتهم عند البیت إلاّ مکآءً وتصدیةً وایّ تغفل ابلغ من تغفل من یتبرك بمن یتعبّد الله بماعاب به الکفار فانها لاتعمی الأبصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور»[3].

---

۱ ـ ملامت. غ ل.
۲ ـ این کلام را شیخ حرّ نیز در اثناعشریه از الهادی الی الجنات ابن حمزه نیز نقل کرده است ص ۱۱۳.
۳ ـ نهج الحق وکشف الصدق ص ۵۸ـ۵۹.

یعنی نظر کن به این مشایخ که به مشاهدهٔ ایشان تبرك می نمایند که چگونه است اعتقاد ایشان دربارهٔ پروردگار ایشان، و رواداشتن ایشان بر خدای تعالی یکمرتبه حلول را، و مرتبه دیگر اتحاد را. و عبادت ایشان رقاصی نمودن و دست زدن و خوانندگی کردن است. و بتحقیق که عیب کرده است خدای تعالی بر جاهلیت کفار را در این امر پس می فرماید حضرت الله تعالی که «وماکان صلوتهم عند البیت إلاّ مکآءً وتصدیةً»[1]

چون عادت بعضی از کفار آن بود که هر گاه به مسجد الحرام می آمدند فریاد می زدند و دست به هم می کوفتند خدای تعالی این آیت در مذّمت ایشان فرستاد. ترجمه این آیه شریفه آنست که «نیست دعای کفّار مگر فریاد کردن و صفیر کشیدن و دست زدن».

بعد از ذکر این آیه، علامه ـ رفع الله درجته فی دارالکرامة ـ می فرماید که کدام تغافل نمودن و بعمد غفلت ورزیدن بلیغ تر از تغافل نمودن آن کسی که تبرك می نماید به کسی که او عبادت می کند خدای تعالی را به نوعی که خدای تعالی کفّار را به آن عیب کرده است.

پس این آیه کریمه را ذکر می فرماید که «فإنّها لاتعمی الأبصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور»[2]

معنی این آیه آنست که «کور نیست چشمهای ایشان ولیکن نابیناست دلهای ایشان که در سینه های ایشانست». یعنی کوردلان و بی بصرانند از مشاهدهٔ اعتبار و تمیز نمودن میان طریق جنت و راه نار.

بدانکه مراد علامه ـ علیه الرحمة ـ از نقل این آیه در این مقام آنست که بدانی که کسانی که رغبت به این جماعت دارند کوردلان و بی بصرانند وفرق میان حق و باطل نکرده اند و از غایت بی بصیرتی است که معتقد این طایفه شده اند.

آنگاه علامه ـ طاب الله ثراه ـ حکایت می کند در آن کتاب که جماعتی را از این طایفه، در روضهٔ حضرت امام حسین ـ علیه السلام ـ دیدم که یکی از ایشان نماز نمی کرد. چون پرسیدم گفتند «واصل شده است و او را حاجت به نماز نیست». بعد از آن می فرماید که:

«فانظر أیّها العاقل إلی هولاء و عقائدهم فی الله کما تقدم وعبادتهم ماسبق

---

۱ ـ انفال آیه ۳۵.

۲ ـ حج آیه ۴۶.

واعتذارهم في ترك الصلاة مامرّ ومع ذلک فانّهم عندهم الابدال. فهولاء اجهلُ الجهّال»[1].

یعنی نظر کن إي عاقل به این گروه و اعتقاد های ایشان دربارهٔ الله تعالی چنانکه سمت تقدم یافت و عبادت ایشان چنانکه پیشی گرفت و عذرآوردن ایشان در ترک نماز چنانکه گذشت و با این حال ایشان نزد سنّیان از اولیاء ابدال اند. پس ایشان ـ یعنی سنیان ـ جاهلترین جاهلانند.

کجاست علاّمه که ببیند که در این زمان جمعی از فریبندگان پیدا شده اند که با آنکه نام خود شیعه کرده اند به این اعمال اشتغال می نمایند. و گروهی از سفیهان با آنکه دعوای تشیع می کنند به ایشان اعتقادتمام دارند و ایشان را از دوستان خدا می شمارند.

و بدانکه جمعی کثیر از قدمای علمای ما درطعن و ذمّ این فرقه کتابها نوشته اند و پیروان این جماعت را نیز طعنها زده اند. چنانکه در کتاب «هادی إلی النجات من جمیع المهلکات» ودیگر کتابهای علمای امامیه اشارت به آن شده، و بعضی از متاخرین دانشمندان شیعه نیز ـ مانند مولانا احمد اردبیلی در کتاب «حدیقة الشیعه»[2] وعلی بن عبدالعال[3] در کتاب «مطاعن المجرمیّة» وشیخ حسن بن علی بن عبدالعال در کتاب «عمدة المقال» ـ ایشان را مذمت کرده اند.

و احادیث نیز در قدح این طایفه وارد و واقع است، از آن جمله حدیثی است که شیخ مفید ـ رحمة الله علیه رحمةً واسعةً ـ در کتاب «الرد علی اصحاب الحلاج» به سند معتبر روایت کرده از حضرت امام علی نقی ـ صلوات الله وسلامه علیه ـ که از ان حضرت پرسیدند از حال این گروه و در خلوت شدن ایشان، و سماع و سرود ایشان، و اصول گرفتن و دست به هم کوفتن ایشان، و رقص کردن و چرخیدن ایشان، و نعره زدن و ببهوش گشتن ایشان. آن حضرت فرمود که:

«کلّهم من المرائین والخدّاعین ولایشتغلون بهذه الاعمال إلاّ لغرور الناس

---

۱ ـ نهج الحق وکشف الصدق ص۵۹.

۲ ـ درباره مؤلف حدیقة الشیعه بحث مشهوری است که آیا این کتاب از مقدس اردبیلی رحمة الله علیه است یا از شخص دیگری و یا قسمتی از آن از مقدس اردبیلی و قسمت دیگرش از غیر از اوست رجوع شود به اثنا عشریه ص۳۰ و مجله معارف نشریه مرکز نشر دانشگاهی دوره دوم، سال ۱۳۶۴، شماره۳ ص۱۰۵. والذریعه ج۶ ص۳۸۵ و ج۱۰ ص۲۰۵.

۳ ـ ابوالحسن علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی متوفی ۹۴۰ق.

وإنّها من الشيطان وإنّهم يتّبعونه» فقيل له: يابن رسول الله يقولون لاشعورَ لنا في بعضها، قَتَلا ـعليه السلام ـ: يخادعون الله والذين آمنوا ومايخدعون إلاّ أنفسهم ومايشعرون»[1].

یعنی کلّ این طایفه از ریا کاران و فریبندگان اند و اشتغال نمی یابند به این عملها مگر از برای فریب دادن مردمان و بدرستی که این اعمال از جانب شیطان است و ایشان پیروی شیطان می کنند. پس گفتند به آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا این جماعت می گویند که شعور نیست ما را در بعضی از این عملها. پس خواند امام ـعلیه السلام ـ این آیت وافی هدایت را که: «یخادعون الله والذین آمنوا ومایخدعون إلاّ أنفسهم ومایشعرون»[2] و این آیتی است که در مذّمت منافقان نازل شده. و معنی این ایه رفیعه چنانکه مفسران گفته اند این است که «زعم منافقان آنست که فریب می دهند خدای را و آن کسانی را که به خدا گرویده اند و فریب نمی دهند مگر خود را وبی خبرند و شعوری بر این معنا ندارند که خدا و آن کسانی را که ایمان به خدا دارند فریب نمی دهند بلکه خود را فریب می دهند».

و معلوم است که مراد امام ـعلیه السلام ـ از تلاوت این آیه آنست که ایشان در دعوای بی شعوری کاذبند و غرض ایشان آنست که مردمان را فریب دهند. و دلیل بر اینکه بیهوش شدن و اظهار بیهوشی نمودن ایشان از جانب شیطانست بسیار است. یکی از آن جمله حدیثی است که گذشت. دیگر حدیثی است که هم شیخ مفید ـنورالله مرقده ـ در آن کتاب نقل فرموده به چند سند که بعضی ازآن صحیح و بعضی موثّق است. و خلاصه مضمون آن حدیث اینست که جابر جعفی گفت که به حضرت امام محمد باقر ـعلیه السلام ـ گفتم که قومی هستند که هرگاه ذکر می کنند چیزی را از قرآن یا حدیث می کنند به چیزی از قرآن بیهوش می شود یکی از ایشان به مرتبه ای که اگر دستها و پاهای او را ببرند خبردار نمی شود. آن حضرت از روی تعجّب فرمود که: «سبحان الله این از جانب شیطان است»[3]

وثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلنی ـرضوان الله علیه ـ نیز این حدیث را در کتاب کافی از

---

۱ ـ اثنا عشریه ص ۱۱۳.
۲ ـ بقره آیه ۹.
۳ ـ اثنا عشریه ص ۱۱۴.

جابر جعفی از امام محمد باقر ـ علیه السلام ـ روایت کرده و عبارت حدیث اینست که:

عن جابر عن ابی جعفر ـ علیه السلام ـ قال قلتُ إنّ قوماً إذا ذکروا شیئاً من القرآن أو حدّثوا به صعق احدهم حتی نری انّ احدهم لو قطّعت یداه و رجاه لم یشعر بذلک. فقال: «سبحان الله ذلک من الشیطان ما بهذا نعتوا إنّما هو اللینُ والرقةُ والدمعةُ والوجلُ»[1].

وظاهر است که کلمه «لاإله إلاّ الله» بعضی از قرآن است.

و بدانکه احادیث در مذمت این گروه و اعمال قبیحه ایشان بسیار است. بتخصیص در مذمت غنا که عبارت از خوانندگی و مدّ صوتست با ترجیع مطرب که مدار این فرقه بر آن و گرمی هنگامه ایشان از آنست. و نواب مولانا حسن علی ـ ادامه الله افاداته، که استاد حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی است ـ در فتوائی که نوشته اند به این روش قید فرموده اند که غنا فسق است، و فاعل آن عاصی است و طاعت و عبادت شمردن آن فسقی دیگر است.

و چند تن از علمای عصر رساله ها در این باب نوشته اند و به دلیل قران و حدیث ثابت گردانیده اند که فاعل غنا و شنونده آن هر دو از جملهٔ فاسقاند. یکی از آن رساله ها رساله ایست که مولانا محمد باقر خراسانی تالیف نموده[2]، وچون این ضعیف از اطناب اجتناب دارد اثبات این مدعا را حواله به رسائل مذکوره می نماید.

بالجمله چون روشن و مبرهن شد که علمای شیعه ـ رضوان الله علیهم اجمعین ـ این طایفه را که به خوانندگی کردن و دست زدن وطرب کردن وچرخیدن ر اظهار بیهوشی نمودن اشتغال دارند مذمّت کرده اند وحدیث بلکه قرآن نیز دلالت بر مذمومیّت ایشان دارد پس از چند حال بیرون نخواهد بود: یا آنست که جماعتی که به این اعمال مشغولی دارند مقیّد به مذهب شیعه نیستند و اعتقاد به قرآن و حدیث ندارندکه یا از روی حماقت و نادانی این روش پیش گرفته اند. یا بواسطه مکر و خدعت ومردم فریبی برین بر این در [بر این دست ظ] زده اند. و هرکه اندك شعوری دارد می داند بلکه این معنا به غایت ظاهر است که بعضی از این گروه در غایت حماقتند و نادانی، و برخی در نهایت بد اعتقادی چون میر تقی سودانی که سگی است

---

۱ ـ اصول کافی با تحقیق جناب آقای علی اکبر غفاری ج۲، ص۶۱۶. واثنا عشریه ص۱۱۴.

۲ ـ رساله الغناء از محمد باقر خراسانی. طبقات اعلام الشیعه قرن ۱۱ ص۵۶۸.

از سگان محمود پسیخانی[1]، و جمعی در فریبندگی و تلبیس قصب السبق برده از ابلیس ـ لعنه الله.

و این سه فرقه اند که با هم مختلط و ممتزج گشته اند و در اختیار و اشتهاو این طریقه مذمومه مخترعه محرّک و محرّص یکدیگر شده و غول راه مردم نادان گردیده، ایشان را در بیابان گمراهی سرگردان ساخته اند. و بسیار باشد که این سه خصلت در یکی از ایشان جمع شده باشد. و این معنا نیز در حدیث واقع است چنانکه متتبّع ماهر بر آن مطلع است.

پس باید که مؤمنان به سالوسی و چاپلوسی و آوازباریک کردن و نرم نرم سخن گفتن و وضعهای شیادانه ساختن ایشان فریب نخورند که اگرچه بعضی از ایشان بظاهر چون میش، درویش می نمایند امّا مجموع در باطن روباه صفتان و گرگ خصلتاند. مؤیّد این حال و مصداق این مقال آنکه سیّد بیچاره از شرارت و بدنفسی این جماعت ساعتی نیاسود و از کینه و ریهای ایشان لمحه ای فارغ نبود، از خواص و عوام این قوم لئام که به آن درد مند نیشهانزنند و از کزندکیها [کذا، کَزَندِ کیدها ظ] به دلش ریشها نرساند. واسطه آن بود که چون عوام را از دوستی ابو مسلم مروزی منع کرده بود، بعد از آنکه جمعی از ثقات علماء و عدول فضلا فتواها و رساله ها نوشتند چنانکه صاحب رساله «خلاصة الفواید»[2] و کتاب «ایقاظ العوام»[3] ذکر بعضی از آن کرده اند و بیشتر آن فتاوا و رسائل را فقیر دیده ام. و اکثر آن کسانی که در تعصّب ابو مسلم کوشش می نمودند بحال ناخوش مآل آن دشمن حیدر و آل شناسا گردیدند، و زبان اعتراض در کام کشیدند.

یکی از «زراقیه» سر از جای برداشت و همّت بر تعصّب ابو مسلم گماشت سبب آنکه عطّار

---

۱ ـ در فرهنگ فارسی دکتر معین ج۶ ص۲۱۴۱ آمده است: «نقطویه یا پسیخانیان نامی است که بر پیروان محمود پسیخانی گیلانی نهاده اندوی در سال ۸۰۰هجری قمری مذهب نقطوی را پدیدآورد. محمود در ابتدا از پیروان فرقه حروفیّه بود اما از آن مذهب طرد شد و در سال۸۳۱ درگذشت از زندگانی او بیش از این چیزی دانسته نیست و معلوم نیست مذهب او چگونه رواج گرفته است جز اینکه می دانیم در قرن دهم عده ای پیرو این عقیده بوده اند و شاهان صفوی آنان را برانداختند ...». به مقاله «نگاه تازه‌ای به منابع نقطویه» در مجله تحقیقات اسلامی شماره ۲ سال دوم (۱۳۶۶) ص۳۱ـ۳۹ و نیز مقاله «نگاهی دیگر به نقطویه» در شماره ۱ و۲ سال چهارم همان مجله رجوع شود.
عقاید نقطویان دربارهٔ تناسخ و انکار معاد، پرستش انسان کامل، ... در کتاب سیری در تصوف ص۳۱۷ آمده است.

۲ ـ خلاصة الفوائد در ترجمه احوال ابی مسلم مروزی آقا بزرگ تهرانی می فرماید این کتاب به عنوان دفاع از میر لوحی نوشته شده است. الذریعه ج۷، ص۲۳۱ وج۴ ص۱۵۱.

۳ ـ از شیخ نظر علی واعظ کرمانی.

در کتاب «مظهر العجایب» تعریف او کرده بیتی در صفت او گفته است. ظاهراً آن سید گفته باشد که: «عطار معصوم نیست». و بر بطلان جماعتی که دعوای مکاشفت او می نمایند امثال این غلطها کافی است، و حال آنکه او بسیار کسی را از مخالفان و ملحدان مانند سفیان ثوری و حلاّج و غیر ایشان تعریف کرده که تعریف ایشان هیچ دخل به تقیّد هم ندارد. و پُرظاهر است که مردم دین‌دار به سخن عطّار با اینطور کسان که قدمای علمای شیعه و دانایان علم رجال ایشان را مذمّت بسیار کرده اند هرگزدوست نخواهند شد. چه گویم که این فریبندگان و فاسقان و هواداران و مریدان احمق ایشان با او چه دشمنیها ورزیدند و در هر کجا که بودند به چه تقریب حرف او به میان می آوردند و چه مزخرفات به قالب می زدند.

و طرفه این است که با وجود آنکه دعوی کشف و کرامات می کردند و لاف دانستن غیب می‌زدند، اگر یکی از ایشان از روی عداوت یا شخصی غیر ایشان از برای آنکه تماشائی کند یا بواسطه آنکه ابطال دعوی ایشان نماید و بر عالمان ظاهر سازد که ایشان در دعوای معجزه و مکاشفه برکاذب اند[1] با بعضی از ایشان می گفت که فلان سید، حلاّج یا سفیان ثوری رامثلاً لعنت می کند- قطع نظر از جهل و نادانی ایشان کرده که ملعون و مرحوم را از هم نمی‌شناختند و فرق درمیان مردود و مقبول نمی کردند- اینقدر نمی یافتند که آن سخن غلط است و افتراء، فی الحال یکدیگر را خبر کرده و در خانه بعضی از ارباب مناصب می دویدند و خود را رسوا و فضیحت گردانیده و خوار و خجل و شرمنده و منفعل برمی گردند.

و با آنکه از بس افتراء می زدند و هر روز یکی از پیروان خود را از زبان او به ملعونیت شهرت می دادند از اواخر سال هزار وپنجاه و یکم تا به این زمان که اواسط سال هزار و شصتم است مومی الیه از برای فارغ بودن از دردسر و بسته شدن دهان آن مفتریان از خدا بی خبر شیطان را اگر نام برد لفظ لعین با اسم او قرین نمی سازد و بعد از آشامیدن آب یزید بن معاویه و آل زیاد بن ابیه را لعنت نمی کند، و نوعی نمی نماید که عبارت لعنت کسی از او بشنود، هنوز این فاسقان کذاب حیلت گران مرتاب ترك افترا زدن و ژاژ خائیدن نمی کنند و به هر جا که می رسند و به هر خانه که به آشنائی می روند در خبث و غیبت و افتراء و تهمت می گشایند که شاید سفیهان

۱- باطل اند. خ ل.

را به این طریق با او دشمن کنند و ناخوشی طینت و زشتی طبیعت خود را ظاهر می‌سازند گوئیا سبب فضیحت و خواری و باعث رسوائی و کساد بازاری خود، او را می دانند. لهذا روز به روز عداوت را زیاده می گردانند چنانکه ابن حمزه ـ علیه الرحمه ـ نقل کرده، چون رقص کردن و چرخ زدن و سایر فعلهائی که مکرر مذکور گشت از سنّت های معاویه و اتباع غاویه اوست که این گروه پیش گرفته اند اینست که نسبت بر پیروان شاه مردان که منکران این طریقه باطله اند ژاژخائی و بیحیائی را از حدّ می گذراند.

مجملاً چون قدمای علمای امامیه ـ رحمهم الله ـ این گروه را مذّمت کرده اند و فضلای شیعه که در این عصرند ـ طول الله اعمارهم ـ فتاوی بسیار نوشته اند که اعمال مذکوره که این فرقه به آن اشتغال دارند فسق است و عصیان، چنانکه صورت بعضی از آن بعد از این مرقوم گردد انشاءالله تعالی، و در حدیث واقع است که این جماعت ریاکاران و فریبندگانند، و آنچه می کنند از خوانندگی و غیر آن از لهو ولعب و سایر مبتدعات و مخترعات از جانب شیطان است چنانچه سابقاً مزبور گردید، مؤمن باید که میل به ایشان ننماید و به سالوسیهای ایشان گول نخورد و قول ایشان را که فاسقانند اعتبار نکند و مقلّد مریدان و هواداران گمراه ایشان نشود و اگر کسی خواهد که بهتر از این بر حال این جماعت اطلاع یابد باید که به کتاب «توضیح المشربین و تنقیح المذهبین» رجوع نماید.

اکنون صورت فتوای بعضی از علما سمت ترقیم می یابد

بدواً صورت استفتائی که در باب افعال ناشایست این جماعت از علمای عصر نموده اند اینست:

«علمای طایفه محقّه و فضلای فرقه ناجیه اثنا عشریه، الذین لایتکلمون بهواء الناس ولایداهنون والذین لایکتمون الحق وهم عن المیل معرضون اعظم الله تعالی اقدارهم وقدّس اسرارهم وخلّد برکات افاداتهم بین الخلائق إلی یوم الدین و حشرهم مع ائمتهم الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین.

بیان فرمائید که به غنا و سرود اشتغال نمودن و مطربانه و مغنیانه اصول گرفتن و دست زدن و رقص کردن و به چرخ درآمدن ودر امور مذکوره مصرّ بودن

---

۱ ـ این استفتاء از سید صدر تجیب میرزا حبیب الله بوده است آنطور که در الذریعه ج ۱۰ ص ۲۰۹ آمده است.

فسق است یا طاعت، و معصیت است یا عبادت، بیّنوا توجروا وصلی الله علی محمد واله المعصومین»[1].

صورت فتوائی که هر یک از علماء نوشته اند اینست:

نواب مستطاب، معلّی القاب، صدرات و نجابت پناه، میرزا حبیب الله[1] ـ خلدّ الله تعالی ظله العالی ـ به این طریق تنسیق فرموده اند:

«افعال مزبوره حرام و پیشهٔ فسّاق عوام است، و نیست فاعل آن مگر فریبنده مردمان یا گمراه و نادان».

و نواب غفران پناه اعدل افضل امجد امیر سید احمد[2] ـ رحمة الله علیه ـ به این عبارت مرقوم گردانیده اند:

«ارتکاب امور مسطوره فسق است.

حرره احمد بن زین العابدین العلوی العاملی».

و نواب سیادت و نجابت پناه علامة الزمان نادرة الدوران میرزا رفیع الدین محمد نائینی[3] ـ مدّالله ظلّه ـ این چنین[4] در جواب مسطور ساخته اند:

«ظاهر آنست که امور مزبوره فسق است نه صلاح، و معصیت است نه طاعت.

حررّه رفیع الدین محمد الحسینی».

و عالم ربّانی ومؤید به تأیید سبحانی مولانا محمد باقر خراسانی[5] ـ سلّمه الله تعالی ـ بر این نهج بزبان خامه بیان فرموده اند:

«خلافی میان علمای امامیه ـ رضوان الله علیهم اجمعین ـ نیست در اینکه غنا و سرود حرام است و از احادیث متعدده ظاهر می شود که کبیره است و فرقی نیست که غنا در قرآن باشد یا شعر یا غیر، و فتوای بعضی از علمای

---

۱ ـ حبیب الله کرکی. شرح حال او در طبقات اعلام الشیعه قرن ۱۱ ص۱۳۲ آمده است.

۲ ـ رجوع شود به طبقات اعلام الشیعه قرن۱۱ ص۲۷ـ۳۰.

۳ ـ رفیع الدین محمد بن ملا محمد مومن. طبقات اعلام الشیعه قرن ۱۱ ص۲۲۶.

۴ ـ صانه الله تعالی خ ل.

۵ ـ طبقات اعلام الشیعه قرن ۱۱ ص۷۱.

سابق به تحریم رقص و تصفیق بنظر رسیده و فتوای کسی به اباحت آن بنظر نرسید. والله اعلم بحقائق الأمور.

کتبه الفقیر محمد باقر السبزواری».

و حضرت مغفرت پناه علامی فهّامی شیخ الاسلامی شیخ علی نقی[1] -زاد الله اجره- بر این وجه قلمی نموده اند:

«غنا که عبارتست از کشیدن آواز مشتمل بر ترجیع مطرب و رقص کردن و سایر امور مزبوره حرام و معصیت است و فاعل آن ماثوم. والله اعلم».

و جناب مرحمت و مغفرت پناه، جنت آرامگاه میرزا نورالدین علی مفتی[2] -رحمه الله تعالی- فتوی بر این منوال نوشته اند:

«شکیّ نیست در اینکه امور مذکوره فسق است نه طاعت، و معصیت است نه عبادت.

حرره الفقیر الی الله الغنی».

و بسیار کسی از فضلا به همین مضمون فتوی داده اند و مجموع آن فتاوی را به مهر و نشان خود مزین گردانیده اند. اما این رساله را گنجایش نقل تمام آن نیست. پس عجب است از حال جماعتی که لاف عقل می زنند و دعوی دین داری می کنند که با طایفه ای که به امور مذکوره و افعال مزبوره اشتغال دارند دوستی می نمایند. و عجب تر از این، آنکه به مجرد گمان تشیّع که به حلاّج و امثال او می برند جان از برای کسی می دهند و با جماعتی از معاصرین که به تشیّع در عالم عَلَمند و به بعضی از خصائص بر بسیاری از شیعیان زیادتی دارند غایتِ ضدّیت می نمایند و به تعصّب مخالفان یا به هواداری گروهی که حال ایشان مشخص نیست با آن طور کسان که شیعیان بی شک و ریب اند نهایت عداوت می ورزند.

خود دیدم شخصی را که با امیر محمد باقر داماد-حشره الله مع النبی واله الامجاد- غایت دشمنی داشت سبب آنکه او عطار را مذمّت کرده بود.

و دیگری را دیدم که با شیخ علی بن عبدالعال-نورالله مضجعه- دشمن بود و نسبت به آن بزرگ دین بی ادبانه زبان می گشود بواسطه آنکه او در کتاب «مطاعن المجرمیه» مذمّت حلاّج و بعضی از نظرای او کرده.

و از این گذشته می بینم که اگر بر یکی ا زمشاهیر شیعه افترائی زنند که او حلاج یا بعضی از اشباه او را طعن زده، تحقیق ننموده و به حقیقت نارسیده با او در مقام عداوت در می آیند چنانکه اگر بر او دست یابند بیم آن هست که به قتلش مبادرت نمایند.

نعوذ بالله من شرور الشياطين وصلى الله على محمد وآله اجمعين

تمّت الرسالة بعون الله وحسن توفيقه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی